



The System Governing the Implementation of Decisions in the Court of Administrative Justice

Reza Hasan Nezhad Omrani

Bachelor of Social Sciences, research orientation and legal expert student, Faran Mehr Danesh Institute of Higher Education, Tehran, Iran

نظام حاکم بر اجرای آراء در دیوان عدالت اداری

رضا حسن نژاد عمرانی

کارشناسی علوم اجتماعی گرایش پژوهشگری و دانشجوی کارشناس حقوق، مؤسسه آموزش عالی فاران مهر دانش، تهران، ایران

rezaomran2023@gmail.com

Abstract

Execution of the verdict is considered as the ultimate goal of a fair trial, and achieving this requires comprehensive and complete investigation and understanding of the subject, concepts, and principles governing it. Based on this, the Administrative Justice Court is facing various challenges in the correct implementation of its rulings. The government, as a defendant against the rulings of the court, is considered an important challenge in the proper implementation of the rulings of the aforementioned authority. Since the most important stages of proceedings in all judicial authorities is the stage of execution of the judgment and basically the goal of the petitioner, the plaintiff and in general every beneficiary of the lawsuit, as well as the attention of the judicial system to the lawsuit and compliance with the related legal principles and formalities, is the execution of the issued judgment, therefore The realization of the right and the application of justice or the end of hostilities depend on the implementation of the decision. The laws related to the implementation of the rulings of the Administrative Court of Justice are mentioned scattered in articles 107 to 119 of the Organization and Procedure Law of the Administrative Court of Justice approved in 2012, and the big problem that occurs in the implementation of these rulings is that the addressee of the implementation of the rulings of the Administrative Court of Justice, the government and because the government, unlike natural persons, has special authority (based on public interest), the ground is provided for the possibility of non-implementation, incorrect implementation or incomplete implementation of the rulings issued by the Administrative Court of Justice. In addition, the concern of reviewing the execution of the rulings of the Administrative Court of Justice is the existence of many challenges and problems facing this institution, including the reluctance of government officials to properly execute the issued rulings and the lack of a guarantee of sufficient execution in this regard, which without a doubt seriously harms the right of citizens to sue and solutions should be found to solve them.

Keywords: Execution of Sentences, Court of Administrative Justice, Government, Execution Guarantee.

چکیده

اجرای حکم غایت و هدف نهایی یک دادرسی عادلانه محسوب می‌شود و دستیابی به این امر نیازمند بررسی و شناخت جامع و کامل از موضوع و مفاهیم و اصول حاکم بر آن است. بر این اساس، دیوان عدالت اداری در اجرای صحیح احکام خود با چالش‌های گوناگونی مواجه است. دولت به عنوان محکوم‌علیه احکام دیوان، چالشی مهم در اجرای مطلوب احکام مرجع مزبور به شمار می‌آید. از آنجاکه مهم‌ترین مراحل دادرسی در کلیه مراجع قضایی، مرحله اجرای حکم است و اساساً هدف خواهان، شاکی و به طور کلی هر ذینفع از طرح دعوا و همچنین اهتمام دستگاه قضا به دعوا و رعایت اصول و تشریفات قانونی مرتبط، اجرای رأی صادره است، لذا احقاق حق و اعمال عدالت یا فصل خصومت منوط به اجرای رأی است. قوانین مربوط به اجرای احکام دیوان عدالت اداری به صورت پراکنده در مواد ۱۰۷ الی ۱۱۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ اشاره گردیده و در اجرای این احکام مشکل بزرگی که رخ می‌نماید این است که، مخاطب اجرای احکام دیوان عدالت اداری، دولت می‌باشد و چون دولت برخلاف اشخاص حقیقی از اقتدار خاصی (براساس منافع عمومی) برخوردار است، زمینه برای امکان عدم اجراء، اجرای نادرست یا اجرائی ناقص احکام صادره از سوی دیوان عدالت اداری فراهم می‌شود. علاوه بر این، دغدغه بررسی اجرای احکام دیوان عدالت اداری وجود چالش‌ها و مشکلات عدیده پیش روی این نهاد، از جمله استکفاف مقامات دولتی از اجرای صحیح احکام صادره و فقدان ضمانت اجرای کافی در این خصوص است که بدون تردید، به حق دادخواهی شهروندان آسیب جدی وارد می‌آورد و باید راهکارهایی برای رفع آن‌ها یافت.

واژگان کلیدی: اجرای احکام، دیوان عدالت اداری، دولت، ضمانت اجرا.

Received: 2023/05/26 - Review: 2023/07/27 - Accepted: 2023/08/28

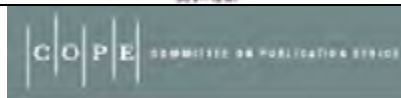
دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۵/۲۶ - بررسی مقاله: ۱۴۰۲/۰۷/۲۷ - پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۸/۲۸

ارجاع:

حسن‌نژاد عمرانی، رضا؛ (۱۴۰۲)، نظام حاکم بر اجرای آراء در دیوان عدالت اداری، تمدن حقوقی، شماره ۱۵.

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to Legal Civilization. This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



مقدمه

اجرای مطلوب احکام مراجع قضایی، علاوه بر اثر بازدارندگی در جامعه و خوشنودی محکوم‌له از اجرای آن، رضایت جامعه را نیز فراهم می‌نماید. اگر حکم صادره اجرا نشود، عدالت، ساختاری پوشالی پیدا کرده و متجاوزین به حقوق افراد را در موضعی سرکش گرایانه قرار خواهد داد تا دیگر بار، جامعه را به هرج و مرج بکشانند. از طرف دیگر، عدم اجرا یا اجرای احکام به صورت ناقص، فلسفه صدور حکم را نیز، زیر سؤال می‌برد. بر این اساس یکی از مهم‌ترین مراحل دادرسی مرحله اجرای حکم است، زیرا هدف از رسیدگی به دعوی و صدور حکم در اجرای آن مستتر است و مادام که رأی به مرحله اجرا در نیامده است، نمی‌توان گفت مرجع قضایی در مقام رسیدگی و احقاق حق به وظیفه خود به طور کامل عمل کرده است. قوانین مربوط به اجرای احکام دیوان عدالت اداری برخلاف اجرای احکام مدنی که دارای نص صریح و نسبتاً شخصی می‌باشد متأسفانه به صورت پراکنده در مواد ۱۰۷ الی ۱۱۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ اشاره گردیده است که همین پراکندگی و نقصان مقررات، مشکلات عدیده‌ای به همراه داشته و بعضاً باعث سرگردانی ارباب رجوع در پرونده‌های دیوان و تأخیر یا عدم اجرای احکام گردیده است (باغبان، ۱۳۹۷، ۱۴۵).

در مرحله تصمیم‌گیری و صدور رأی، مشکل اصلی؛ عدم رسیدگی در یک زمان معقول به دلیل تراکم پرونده‌ها است که خود ناشی از تمرکزگرایی نظام عدالت اداری است و بدون تمرکززدایی، هیچ اقدام اصلاحی به نتیجه نمی‌رسد و مسئله دیگر مربوط به عدم پیش‌بینی صریح مستند و مستدل بودن آرای دیوان است که می‌توانست به همراه انتشار کامل با رعایت حریم خصوصی آراء به ارتقای کیفیت

آرا کمک نماید، خصوصاً که رسیدگی در دیوان غیرعلنی است، امری که خود می‌توانست نظارت عمومی بر کیفیت دادرسی را تسهیل کند و همچنین اطلاع دادرسی نیز یکی دیگر از مشکلات اصلی این مرحله می‌باشد (همتی، ۱۳۹۶، ۲۴۵).

وضعیت حال حاضر اجرای احکام در دیوان عدالت اداری حاکی از آن است که امروزه با رشد فرهنگ احترام به قانون و ارزش‌های آن در دستگاه‌های دولتی، دیگر ترمرد و هنجارشکنی در برابر اجرای احکام دیوان در حال کاهش است. به عبارت دیگر، صرفنظر از اندک مواردی، در بیشتر اوقات مخاطبین احکام دیوان، خواهان این هستند که احکام صادره اجرایی شوند. نکته حائز اهمیت آن است که موضوع اجرای احکام در دیوان عدالت اداری به لحاظ ماهیت دعاوی و نیز شخصیت عمومی و سازمانی محکوم علیه پیچیدگی مضاعفی به خود می‌گیرد (جوکار و مقدادی، ۱۴۰۰، ۲۹۶)، همچنین در آرای صادره از دیوان عدالت اداری مهم‌ترین مسئله اجرایی شدن حکم در کمترین زمان ممکن و تسریع و عدم اطلاع در فرایند اجرایی شدن آراء می‌باشد که این مهم مستلزم رفع موانع و ایجاد ساختار قوی در نظام اجرای احکام می‌باشد که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

در این پژوهش نظام حاکم بر اجرای آراء در دیوان عدالت اداری را مورد بررسی قرار می‌دهیم. با توجه به ماهیت موضوع، پژوهش حاضر از لحاظ هدف، کاربردی، از لحاظ روش تحقیق، به صورت نظری می‌باشد و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای بوده و روش تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی به صورت توصیفی خواهد بود.

۱- مفهوم اجرای احکام در دیوان عدالت اداری

به مجموعه اعمالی که به منظور به مرحله عمل درآوردن حکم دادگاه انجام می‌گیرد، اجرای احکام می‌گویند. اجرا در مفهوم قانونی و قضایی آن عبارت است از اعمال قدرت عمومی برای تحمیل حکم مرجع قضایی به محکوم علیه و یا اجبار وی به انجام تعهدات و الزاماتی که با تمایل و یا به امر قانون عهده دار گردیده است. در این راستا اجرای حکم و دستور دادگاه‌ها و مراجع قضایی مهم‌ترین مرحله دادرسی است، زیرا صدور حکم اگر پشتوانه اجرایی نداشته باشد، ارزشی ندارد و در واقع محکوم‌له در مرحله اجرای حکم است که عملاً به حق خود و محکوم علیه هم به سزای عمل خود می‌رسد.

اجرای احکام، هنگامی که افراد محکوم علیه آن هستند، معمولاً با مشکل خاصی روبرو نمی‌باشد، ولی باید گفت که همیشه، افراد محکوم علیه مراجع قضایی نیستند، بلکه گاه، ممکن است دولت به عنوان محکوم علیه شناخته شود. در این حالت، برخلاف اجرای حکم علیه افراد، دولت می‌تواند چالشی برای

اجرای احکام مرجع قضایی موردنظر ایجاد نماید. این مرجع، همان دیوان عدالت اداری است که تلاش می‌کند تا اعمال خلاف قانون دولت را مورد رصد قرار دهد و در نهایت به ابطال تصمیمات غیر قانونمدارانه آن اقدام نماید. علاوه بر ایران، در سایر کشورها نیز به نوعی اعمال دولت مورد نظارت قرار می‌گیرد. اجرای احکام در دیوان عدالت اداری، مرحله نهایی دادرسی می‌باشد و محکوم‌له، خواهان آن است که مقامات دولتی به عنوان محکوم علیه، احکام دیوان را فوراً اجرا نمایند و به عذر، بهانه و اشکال تراشی از اجرای احکام امتناع ننمایند.

اگر حکم دیوان اجرا نشود، دیگر دیوان عدالت اداری نمی‌تواند اعتبار لازم را داشته باشد و به وظایف خود عمل نماید. به بیان دیگر، استتکاف از اجرای احکام دیوان، موجب به چالش کشیده شدن فلسفه وجودی و اهداف دیوان خواهد شد. زیرا با تحقق استتکاف، آرای دیوان عدالت اداری فقط شکل تشریفاتی به خود گرفته و تبعاً مقامات دولتی به خود هراسی راه نمی‌دهند که احکام دیوان را اجرا نمایند. به علاوه، اگر این استتکاف ضمانت اجرای کافی و وافی نداشته باشد، موجب این امر خواهد شد که صلاحیت مأمورین اداری در اتخاذ و انجام اعمال اداری محل تردید باشد. مأموری که حتی رأی قضایی را اجرا نمی‌کند، بالتبع نمی‌توان از صلاحیت او در امور اداری اطمینان کافی داشت. حال، اگر احکام دیوان که در پاسخ به تظلم افراد صادر شده اجرا نشود، باید منتظر واکنش افراد جامعه به علت عدم پاسخ مثبت به احقاق حق آنان بود. عدم اجرای مطلوب احکام دیوان، نه تنها صلاحیت دیوان به عنوان مرجع تظلم خواهی افراد را زیرسؤال خواهد برد، بلکه موجب یأس و ناامیدی افراد از این مرجع قضایی خواهد شد. علاوه بر این، اگر امر استتکاف به صورت یک رویه در دستگاه‌های مخاطب اجرای احکام دیوان شکل بگیرد و ضمانت اجرای مطلوبی برای آن وجود نداشته باشد، آثار سوء و غیرقابل جبرانی را در جامعه به دنبال خواهد داشت.

در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰، شاهد پیشرفت‌های نوینی در مقایسه با قوانین سابق دیوان عدالت اداری در ارتباط با اجرای احکام هستیم. در بخش چهارم این قانون به صورت مجزا، به مسائل مرتبط با اجرای احکام پرداخته شده است. در ماده ۱۱۲ این قانون، ضمانت اجرای استتکاف از اجرای احکام، همان انفصال موقت از خدمات دولتی است. در ماده ۱۰۹ قانون مزبور، به ضمانت اجرای استتکاف از اجرای آرای هیأت عمومی اشاره شده و با احیای شعب تجدیدنظر دیوان در این قانون، تبصره دوم ماده ۱۱۰، مرجع رسیدگی به استتکاف از رأی هیأت عمومی را، شعب تجدیدنظر دیوان می‌داند.

۲- شرایط آرای قابل اجرا در دیوان عدالت اداری

اجرای حکم منوط به ابلاغ آراء است. ارسال پرونده به اجرای احکام و تقاضای اجرای حکم منوط به ابلاغ آراء قطعی به محکوم علیه است. بنابراین قبل از ابلاغ آرای مذکور امکان اجرای احکام وجود ندارد. این موضوع از مفاد حکم مواد ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ قابل استنباط است و یکی از شرایط اساسی اجرای هر حکمی قطعیت آن است. هرچند در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری این شرط به صورت صریح بیان نشده است، لیکن از مفاد برخی از مواد قانون مذکور مانند ماده ۱۱۳ این شرط قابل استنباط است و از طرفی به موجب ماده یک قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ که اجرای حکم را منوط به قطعیت آن اعلام کرده قابل استنباط است. قانونگذار در خصوص مرجع تشخیص قطعیت آراء تصریحی نکرده است، لیکن از مفاد ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰، استنباط می‌گردد که احراز قطعیت رأی با شعبه صادرکننده رأی است، زیرا شعبه پس از قطعیت رأی باید پرونده را به اجرای احکام ارسال نماید، هرچند در ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ به صورت مطلق تکلیف به ارسال پرونده پس از صدور رأی و ابلاغ آن به واحد اجرای احکام مقرر شده است، لیکن چون ارسال پرونده قبل از قطعیت آن به دلیل احتمال اعتراض و تجدیدنظرخواهی از آرای مذکور و امکان نقض آن واجد اثر عملی نیست، لذا شعبه باید پس از قطعیت آراء مبادرت به ارسال پرونده به واحد اجرای احکام نماید و لذا در عمل احراز قطعیت آرای که قابل ارسال به واحد اجرای احکام است بر عهده شعبه صادرکننده رأی خواهد بود (مولایی، ۱۳۹۷، ۳۱۸).

از مفاد ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ این گونه استنباط می‌گردد که ارسال پرونده پس از ابلاغ رأی و قطعیت آن از تکالیف شعب اعم از بدوی و تجدیدنظر است و باید پرونده را به واحد اجرای احکام ارسال نمایند. این موضوع هرچند از ماده ۱۰۸ استنباط می‌گردد، لیکن به نظر می‌رسد که اطلاق ماده ۱۰۸ با توجه به دلایل و قرائن زیر قابل استناد نباشد و قوانین منصرفه وجود دارد که حکم مطلق ماده ۱۰۸ را مقید می‌سازد:

اول: طبق ماده ۱۰۷ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ کلیه اشخاص و مراجع مذکور در ماده ۱۰ قانون مذکور مکلفند آراء دیوان را به فوریت پس از ابلاغ به اجرا گذارند. تکلیف به اجرای فوری احکام از طرف دستگاه‌های دولتی محکوم علیه از مهلت مقرر در ماده ۱۰۸ که محکوم علیه پس از ارسال پرونده به اجرای احکام یک ماه مهلت اجرایی دارد، متفاوت است. چنانچه

در مرحله اول محکوم علیه به فوریت پس از ابلاغ رأی مبادرت به اجرای حکم نماید موجهی برای ارسال پرونده به واحد اجرای احکام نیست.

دوم: در قسمت ذیل ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ دستگاه‌های محکوم علیه مکلف به اجرای احکام صادرشده ظرف مهلت یک‌ماهه و اعلام نتیجه به واحد اجرای احکام شده‌اند که اعلام نتیجه اجرای حکم منوط به مکاتبه از جانب اجرای احکام است والا دستگاه محکوم علیه به دلیل فقدان سابقه از واحد اجرای احکام نمی‌تواند نتیجه را به واحد اجرای احکام اعلام نماید. بنابراین برای اجرای ماده ۱۰۸ بدو باید حکم ماده ۱۰۷ اجرا شده باشد و چنانچه در اجرای ماده ۱۰۷ دستگاه اجرایی محکوم علیه به فوریت نسبت به اجرای حکم اقدام نکند نوبت به اجرای ماده ۱۰۸ می‌رسد و احراز این موضوع منوط به تقاضای محکوم له است و چنانچه محکوم له تقاضای اجرای حکم توسط واحد اجرای احکام ننماید، این موضوع دلالت بر اجرای حکم داشته و ارسال پرونده به واحد اجرای احکام فاقد اثر عمل است و ضرورتی ندارد.

سوم: ارسال پرونده به واحد اجرای احکام جهت اعمال مقررات ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ که از ناحیه دادرس اجرای احکام معمول می‌گردد می‌باشد و چون با اجرای حکم، طبق ماده ۱۰۷ ضرورتی برای اعمال مقررات مفاد ماده ۱۱۱ قانون یاد شده نیست، بنابراین ارسال پرونده به واحد اجرای احکام امری غیرضروری خواهد بود.

چهارم: اگر به اطلاق ماده ۱۰۸ استناد شود و همه پرونده‌هایی که رأی به ورود صادر شده است به واحد اجرای احکام ارسال شود منجر به ارسال پرونده‌هایی که حکم ورود از نوع حکم اعلامی است و جنبه اجرایی ندارد و اقدامات اجرایی از ناحیه دستگاه‌های اجرایی متصور نیست به واحد اجرای احکام ارسال می‌شود و حال آن که این امر موجب انباشت پرونده در واحد اجرای احکام می‌گردد که هیچ اقدامی نیز بر آن‌ها متصور نیست. بنابراین با توجه به موارد فوق ارسال پرونده به واحد اجرای احکام طبق ماده ۱۰۸ منوط به احراز عدم اجرای حکم توسط دستگاه محکوم علیه در اجرای ماده ۱۰۷ است و چنانچه محرز شود که دستگاه محکوم علیه از اجرای فوری حکم (در حدود مهلت فوری متعارف) خودداری نموده است، پرونده به واحد اجرای احکام ارسال می‌گردد و یکی از طرق ارسال پرونده به اجرای احکام، تقاضای اعلام محکوم له مبنی بر عدم اجرای حکم می‌باشد.

در مقابل نظریه فوق نظر دیگری وجود دارد که طبق ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ ارسال پرونده‌ها به واحد اجرای احکام تصریح شده و لذا کلیه

پرونده‌هایی که حکم به ورود صادر شده است باید به واحد اجرای احکام ارسال شود و طرفداران نظریه اخیر معتقدند که چون ماده ۱۰۸ به صراحت اعلام نموده است که پرونده باید پس از ابلاغ رأی به واحد اجرای احکام ارسال گردد، لذا مواد ۱۰۷ و ۱۰۸ مکمل هم بوده و با ابلاغ رأی طبق ماده ۱۰۷ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ شعبه مکلف است پرونده را به واحد اجرای احکام ارسال نماید و چنانچه اداره محکوم علیه ظرف یک ماه نسبت به اجرای رأی و اعلام نتیجه اقدام نماید موضوع پرونده، مختومه اعلام می‌گردد.

چنانچه ظرف یک ماه نتیجه اجرای رأی به واحد اجرای احکام اعلام نشود، دادرسی اجرای احکام طبق مقررات ماده ۱۱۱ قانون مذکور اقدام می‌نماید و در عمل رویه دیوان عدالت اداری به ترتیب اخیر می‌باشد و حتی اگر محکوم له تقاضای اجرا نیز نداشته باشد، پرونده به واحد اجرای احکام ارسال می‌شود. این موضوع از این جهت که نظارت و کنترل بر کلیه آرای صادرشده به ورود صورت می‌گیرد مفید و مؤثر می‌باشد، ولی نظریه اول با مقررات سازگاری بیشتری دارد. علاوه بر این صدور حکم به ورود شکایت که از شعب دیوان عدالت اداری صادر می‌شود ممکن است بر ابطال مصوبه یا الزام اداره طرف شکایت به اقدام قانونی باشد. در مواردی که حکم به ابطال تصمیم صادر شده باشد از آن تصمیم رفع اثر می‌شود و اقدام اجرایی دیگری بر آن متصور نیست و لذا اقدامی از ناحیه طرف شکایت قابل تصور نیست تا پرونده جهت اجرا به واحد اجرای احکام ارسال شود.

این نظر هرچند منطبق با مقررات قانون اجرای احکام مدنی است، لیکن درخصوص احکام صادرشده از شعب دیوان عدالت اداری این موضوع به صورت مطلق قابل پذیرش نیست، زیرا در پاره‌ای از موارد رأی به ابطال مصوبات صادر می‌شود، ولی واجد اثر اجرایی نمی‌باشد، زیرا طبق بند چهارم ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ اجرای احکام دستور ابطال اسناد یا تصمیمات اتخاذ شده مغایر با رأی دیوان را صادر می‌نماید. بنابراین آرا اعم از این که مفاد آن حکم به الزام طرف شکایت به اقدام قانونی باشد یا ابطال تصمیم و یا اقدام طرف شکایت باشد جنبه اجرایی دارد و در صورت عدم اجرا قابل پیگیری و اجرا از سوی واحد اجرای احکام می‌باشد.

۳- تکالیف و اختیارات دادرسی اجرای احکام دیوان عدالت اداری

چنانچه دستگاه اجرایی محکوم علیه ظرف مهلت مقرر در ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ از اجرای دادنامه خودداری نماید، دادرسی اجرا مکلف است طبق بندهای ماده ۱۱۱ قانون مذکور نسبت به اجرای حکم بدین ترتیب اقدام نماید:

اول- احضار مسئول مربوطه و اخذ تعهد بر اجرای حکم یا جلب رضایت محکوم له: دادرس اجرای احکام مکلف است چنانچه سازمان محکوم علیه از اجرای حکم خودداری نماید، مسئول مربوطه را جهت اخذ تعهد مبنی بر اجرای حکم یا جلب رضایت محکوم له احضار نماید. منظور از مسئول مربوطه مقامی است که وظیفه اجرای رأی را به عهده داشته است که در محکومیت دستگاه‌های دولتی بالاترین مقام مسئول اداری اداره یا سازمان که طرف شکایت قرار گرفته، می‌باشد و به نظر می‌رسد با توجه به تفکیک مقامات سیاسی از مقامات اداری معمولاً مسئولیت اجرای حکم متوجه بالاترین مقام اداری است و در شکایت به طرفیت ادارات کل و سازمان‌های مستقل، مدیرکل یا رئیس سازمان مستقل مسئول اجرای حکم خواهد بود. به عنوان مثال در شهرداری و سازمان تأمین اجتماعی حسب مورد شهردار یا رئیس سازمان مسئول اجرای حکم شناخته می‌شوند (دلآوری، ۱۳۹۶، ۱۵۴). اعمال مقررات بند اول ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ ناظر بر کلیه محکومیت‌ها اعم از مالی و غیرمالی می‌باشد. چنانچه علیرغم احضار، مسئول مربوطه حاضر نشود، واحد اجرای احکام می‌تواند مسئول مربوطه را جلب نماید و یا انفصال وی را طبق تبصره دوم ماده ۴۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ از شعبه صادرکننده بخواهد.

دوم- دستور توقیف حساب بانکی محکوم علیه و برداشت از آن به میزان مبلغ محکوم به: در آرای که موضوع آن محکومیت سازمان طرف شکایت به پرداخت وجه در حق محکوم له می‌باشد و علیرغم احضار و اخذ تعهد مبنی بر اجرای حکم، محکوم علیه از اجرای رأی خودداری نموده باشد دادرس اجرای احکام می‌تواند پس از انقضای مدت یک سال از تاریخ ابلاغ رأی نسبت به توقیف حساب محکوم علیه و برداشت از آن به میزان محکوم به اقدام نماید. این امر از اختیارات دادرس اجرای احکام است و جهت توقیف حساب بانکی با لحاظ شرایط مذکور در قانون نیازی به کسب اجازه از شعبه صادرکننده رأی نمی‌باشد و دادرس اجرای احکام با توجه به شرایط زیر می‌تواند نسبت به توقیف حساب بانکی محکوم علیه و برداشت از حساب سازمان مذکور به میزان محکوم به اقدام نماید.

یک: مفاد رأی موضوع اجرا، الزام محکوم علیه به پرداخت وجه نقد باشد: در مواردی که موضوع رأی ابطال تصمیم یا الزام به انجام امور اداری مانند صدور پروانه یا گواهینامه و... است اعمال بند دوم ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ موجبی ندارد.

دو: از تاریخ ابلاغ رأی مدت یک سال سپری شده و رأی اجرا نشده باشد: برای توقیف حساب بانکی محکوم علیه احراز این موضوع که رأی ظرف مدت مقرر یک سال اجرا نشده است، کفایت

می‌کند و این که عدم اجرای حکم ناشی از عذر موجه، مانند عدم وجود اعتبار کافی بوده باشد، مؤثر در موضوع نیست. مبنای تعیین مدت یک سال پس از ابلاغ رأی جهت توقیف حساب بانکی روشن نیست و اگر هدف از تعیین مدت یک سال این بوده که دستگاه محکوم علیه بتواند موضوع محکوم به را در اعتبارات بودجه‌ای سال آتی منظور نماید، این مدت کافی به مقصود نمی‌باشد، زیرا در خصوص آرای که بعد از پیشنهاد لایحه بودجه صادر می‌شود عملاً امکان درج آن در بودجه سال آتی امکان پذیر نیست و به نظر می‌رسد بهتر بود مقنن همانند مهلت مذکور در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ (مدت هجده ماه)، را جهت توقیف حساب بانکی محکوم علیه منظور می‌کرد و برای اعمال توقیف حساب نیازی به تقاضای محکوم له نیست و شعبه اجرای احکام رأساً می‌تواند نسبت به توقیف حساب و برداشت از آن اقدام کند.

سه: توقیف و برداشت از حساب بانکی محکوم علیه فقط در حدود میزان محکوم به مجاز است و توقیف کل حساب اداره محکوم علیه مبنای قانونی ندارد.

چهار: معلوم نمودن محکوم به: در مواردی که میزان محکوم به در رأی تعیین نشده است و رأی به صورت کلی مبنی بر پرداخت فوق العاده خاص به مدت معینی صادر شده باشد در این گونه موارد باید بدو مبلغ محکوم به مشخص و معلوم گردد. برای معلوم و مشخص نمودن میزان محکوم به می‌توان موضوع را به کارشناس ارجاع داد. برخلاف ظاهر ماده ۷ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ تعیین کارشناس جهت تعیین مبلغ منعی ندارد، زیرا مبنای ارجاع موضوع به کارشناس نیاز شعبه در استفاده از تخصص کارشناس اعلام شده و چون دادرسی اجرای احکام جهت تعیین میزان محکوم به نیازمند جلب نظر به کارشناس است، لذا می‌تواند موضوع را به کارشناس ارجاع نماید. البته دستگاه طرف شکایت نیز می‌تواند نسبت به تعیین میزان محکوم به با توجه به مفاد حکم صادر شده اقدام نماید و چنانچه مبلغ تعیین شده به نظر دادرسی اجرای احکام مطابق با مقررات باشد همان مبلغ به عنوان میزان محکوم به تعیین می‌شود و در صورت تردید می‌تواند موضوع را از شعبه صادرکننده استعلام نماید.

پنج: توقیف حساب مانع از رسیدگی به استتکاف نیست. توقیف حساب بانکی محکوم علیه در برداشت محکوم به از حساب محکوم علیه مانع از اعمال مقررات استتکاف از اجرای حکم در خصوص محکوم علیه نیست. چنانچه دستگاه محکوم علیه علیرغم احضار مسئول مربوطه از جانب دادرسی اجرای احکام و تعهد مبنی بر اجرای حکم یا جلب رضایت محکوم له و وجود اعتبار کافی

جهت اجرا از اجرای رأی خودداری کند، مستنکف محسوب می‌گردد و اجرای رأی از طریق توقیف حساب بانکی و پرداخت محکوم به از حساب بانکی محکوم علیه موجب سلب عنوان مستنکف از مسئول مربوطه نخواهد بود و مجازات موضوع ماده ۱۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ مربوط به مستنکف است که با احراز موضوع استنکاف قابل اعمال است، ولی چون اعمال مجازات نافی اجرای رأی نیست، لذا بند دوم ماده ۱۱۱ قانون مذکور دلالت بر نحوه اجرای رأی دارد و چون خودداری از اجرای حکم استنکاف تحقق یافته و اجرای رأی از طریق توقیف حساب موجب سلب عنوان مستنکف و سقوط مجازات نمی‌گردد، لذا اعمال مجازات به دلیل خودداری از اجرای حکم امکان پذیر است.

شش: توقیف اموال شخص حقیقی: در مواردی که شکایت علیه واحدهای دولتی نبوده و محکوم علیه مأمورین واحدهای مذکور در ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ باشد توقیف و ضبط اموال شخص محکوم علیه با درخواست ذینفع طبق مقررات قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ است. منظور از مقررات قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، مقررات مربوط به قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ نیز می‌باشد و لذا مقررات مربوط به مواد ۱۲۲ به بعد قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در خصوص موضوع لازم‌الرعایه است و توقیف حساب شخصی شخص محکوم علیه مستلزم تقاضای ذینفع است. برخلاف مواردی که دستگاه اجرایی محکومیت یافته است و نیازمند تقاضای ذینفع نیست.

سوم- دستور ابطال اسناد یا تصمیمات متخذة مغایر با رأی دیوان: یکی از اختیارات بسیار مهم دادرس اجرای حکم صدور دستور ابطال اسناد یا تصمیمات اتخاذ شده مغایر با رأی دیوان است. چون دستگاه‌های اجرایی بعد از اتخاذ تصمیم مبادرت به صدور اسناد و احکام مربوطه می‌نمایند و چنانچه شکایت از تصمیم یا اقدام واحد دولتی صورت گرفته باشد و حکم به ورود شکایت مبنی بر ابطال تصمیم و یا اقدام طرف شکایت صادر شود ممکن است با وجود اسناد و احکام صادر شده امکان اجرای رأی دیوان میسر نگردد، لذا مقنن اختیار ابطال تصمیم و یا اسناد مغایر با رأی دیوان را به دادرس اجرای احکام محول کرده است.

منظور از اسناد و تصمیمات مغایر صرفاً اسناد و تصمیماتی که بعد از صدور رأی صادر می‌شوند، نیست و چنانچه اسناد مغایر قبل از صدور حکم مبنی بر ابطال اقدامات صادر شده باشند نیز مسئول مقررات مذکور می‌باشد و چون طبق ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

مصوب ۱۳۹۰ دستگاه‌های اجرایی بعد از صدور رأی شعبه مکلفند مفاد آن را در تصمیمات بعدی خود لحاظ کنند، لذا شامل تصمیمات آتی می‌گردد و از آنجا که اثربخش بودن رأی دیوان منوط به ابطال اسناد و تصمیمات سابق و رأی شعبه دیوان می‌باشد، لذا حکم مقرر در بند چهارم ماده ۱۱۱ شامل هر دو دسته از تصمیمات می‌باشد.

چهارم- اعلام استتکاف محکوم علیه از اجرای حکم: پس از این که دادرس اجرای احکام به موجب بند اول ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ محکوم علیه را احضار و از نامبرده تعهد بر اجرای حکم یا جلب رضایت محکوم له در ظرف زمانی معین اخذ نمود، محکوم علیه مکلف به اجرای رأی یا جلب رضایت محکوم له در مدت تعیین شده است و چنانچه از اجرای رأی خودداری نماید یا نسبت به جلب رضایت محکوم له اقدام نکند، مستتکف شناخته می‌شود و واحد اجرای احکام طبق ماده ۱۱۰ قانون یادشده مراتب استتکاف را به رئیس دیوان گزارش می‌نماید و رئیس دیوان پرونده را بلافاصله به شعبه صادرکننده رأی قطعی ارجاع می‌دهد و شعبه مذکور مکلف است خارج از نوبت به موضوع استتکاف رسیدگی و رأی مقتضی را صادر نماید و پرونده را جهت اقدامات بعدی به اجرای احکام ارسال نماید.

باید توجه داشت صرف عدم اجرای حکم قطعی دیوان عدالت اداری از ناحیه محکوم علیه دلیل مستتکف شناخته شدن محکوم علیه نمی‌باشد، بلکه برای این که محکوم علیه مستتکف شناخته شده و به مجازات مقرر در ماده ۱۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ محکوم گردد، احراز شرایط ذیل علاوه بر عدم اجرای دادنامه قطعی ضرورت دارد:

یک: رعایت بند اول ماده ۱۱۱ قانون مذکور مبنی بر احضار محکوم علیه و اخذ تعهد برای اجرای حکم یا جلب رضایت محکوم علیه. دو: عدم وجود مانع و عذر موجه در اجرای رأی: در پاره‌ای از موارد اجرای دادنامه با مانع موجه و قانونی مواجه می‌شود که رفع مانع از اختیار دستگاه محکوم علیه خارج است. در این گونه موارد نمی‌توان دستگاه محکوم علیه را به استتکاف از اجرای دادنامه محکوم نمود البته اثبات وجود مانع قانونی برای اجرای حکم یا عذر موجه برعهده محکوم علیه است.

سه: عدم اجرای کامل دادنامه، محکوم علیه باید دادنامه را کامل اجرا کند و شروع به اجرای حکم قطعی و توقف نمودن ادامه اجرای آن پس از شروع به اجرای حکم از موارد استتکاف تلقی می‌شود و صرف شروع به اجرای حکم مانع از مستتکف شناخته شدن محکوم علیه نیست، اما چنانچه محکوم علیه شروع به اجرای دادنامه نموده باشد ولی ادامه عملیات اجرایی با مانع موجهی مواجه شود که مستند به

فعل و اراده مستتکف نیست و رفع مانع از اختیارات محکوم علیه خارج باشد مستتکف شناخته نمی‌شود و اثبات وجود مانع از تکالیف محکوم علیه می‌باشد.

چهار: توقیف حساب بانکی و پرداخت محکوم به از حساب بانکی محکوم علیه مانع از اعمال مقررات استتکاف نیست. صرف توقیف حساب بانکی و برداشت مبلغ محکوم به نافی عنوان مستتکف از مسئول اجرای حکم نمی‌باشد و توقیف حساب بانکی ناشی از عدم اجرای حکم و استتکاف محکوم علیه از اجرای حکم صورت گرفته است، زیرا اگر مسئول مربوطه نسبت به اجرای حکم اقدام می‌کرد نوبت به توقیف حساب بانکی و برداشت از حساب بانکی نمی‌رسید. بنابراین توقیف حساب بانکی نافی اعمال مجازات استتکاف نخواهد بود، مگر این که محکوم علیه اثبات نماید به دلیل عدم وجود اعتبار مالی امکان اجرای حکم قبل از یک سال مقدور نبوده است که در این صورت موضوع از مصادیق عذر موجه تلقی خواهد شد والا به صورت مطلق نمی‌توان گفت، چون بند دوم ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ راهکار توقیف حساب بانکی را پیش بینی کرده، پس امکان اعمال مجازات استتکاف در احکامی که موضوع آن پرداخت وجه است وجود ندارد.

۴- نحوه اجرای آرای دیوان عدالت اداری

مواد ۱۲، ۱۴، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۶ و ۳۷ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ به معرفی واحد اجرای احکام دیوان پرداخته که با رجوع به مواد فوق اگر شخصی به دیوان عدالت اداری مراجعه و علیه واحد دولتی شکایتی مطرح نماید و موفق به اخذ رأی قطعی از دیوان عدالت اداری شود، طرف شکایت یعنی واحد دولتی یا ارگان انقلابی از اجرای رأی خودداری نماید، این شخص می‌تواند جهت احقاق حق خود به عنوان محکوم‌له اقدامات ذیل را انجام دهد:

اول- براساس ماده ۳۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ از شعبه صادرکننده رأی درخواست نماید استتکاف محکوم‌علیه را به رئیس دیوان منعکس نماید تا رئیس دیوان یا معاون او مراتب را جهت اجرا به یکی از دادرسان واحد اجرای احکام ارجاع نماید.

دوم- مطابق با ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی (کتاب پنجم تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، شاکی می‌تواند با ضمیمه نمودن رأی قطعی دیوان عدالت اداری به دادستان محل مراجعه و علیه شخصی که از اجرای رأی دیوان خودداری می‌کند، شکایت کیفری مطرح و مسئول مربوطه را تحت پیگیری قانونی قرار دهد و اعمال این حق مانع از تعقیب عملیات اجرایی نسبت به حکم از سوی دیوان نمی‌شود (دلآوری، ۱۳۹۰، ۱۴).

در حال حاضر اجرای احکام دیوان عدالت اداری به منظور اجرای احکام صادره از شعب دیوان تحت اداره کل ابلاغ و اجرا و زیرنظر معاون قضایی تشکیل شده و با حضور تعدادی دادرس اقدام به اجرای احکام صادره می‌نماید و در همین ارتباط پنج شعبه اجرای احکام که به واقع براساس چارت تشکیلاتی مصوب ریاست قوه قضاییه که قبلاً توسط ریاست دیوان پیشنهاد شده در تشکیلات اداره کل ابلاغ و اجرا دیوان با تفکیک وظایف مشخص و معین به شرح ذیل مبادرت به اجرای حکم می‌نماید:

اول- شعبه اول اجرای احکام آرای که مربوط به امور فرهنگی و پژوهشی بوده و احکامی که توسط شعبه تشخیص صادر می‌شود را اجرا می‌نماید.

دوم- شعبه دوم اجرای احکام آرای که مربوط به امور نظامی، امنیتی، اراضی، محیط زیستی و فنی و مهندسی است را اجرا می‌نماید.

سوم- شعبه سوم اجرای احکام آرای را که ارتباط با وزارت کار و سازمان تأمین اجتماعی داشته باشد را اجرا می‌نماید.

چهارم- شعبه چهارم اجرای احکام آرای را که در ارتباط با مسائل اقتصادی، مالی، اداری و استخدامی می‌باشند را اجرا می‌نماید.

پنجم- شعبه پنجم احکام مربوطه به شهرداری‌ها را اجرا می‌نماید.
لازم به ذکر است، هریک از شعبی که اشاره شد، دارای یک مسئول دفتر و یک کارمند می‌باشد که تحت نظارت قاضی شعبه اجرای احکام انجام وظیفه می‌نمایند و علاوه بر آن رئیس اداره اجرای احکام و معاون مدیرکل ابلاغ و اجرا نیز عهده دار وظایف و اقدامات اجرایی بوده و بر عملکرد کادر اداری از حیث حسن جریان امور نظارت می‌نمایند.

۵- ضمانت اجرای آرای دیوان عدالت اداری

با توجه به آن که سهم عمده‌ای از آرای دیوان، آرای صادره از شعب آن است، ابعاد موضوع استتکاف مقامات اداری از اجرای آرای شعب دیوان اهمیتی مضاعف دارد. طبق ماده ۱۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰، در صورت استتکاف شخص یا مرجع محکوم‌علیه از اجرای حکم قطعی، واحد اجرا یا احکام دیوان، مراتب را به رئیس دیوان گزارش می‌دهد. رئیس دیوان بلافاصله پرونده را به شعبه صادرکننده رأی قطعی ارجاع می‌نماید. شعبه مذکور موظف است خارج از نوبت به موضوع استتکاف رسیدگی و رأی مقتضی صادر و پرونده را جهت اقدامات بعدی به واحد اجرای احکام دیوان ارسال نماید (رضایی زاده و عبداللهی، ۱۳۹۲، ۱۹۲).

ماده مذکور یکی از مراحل چگونگی اجرای حکم را بیان می‌دارد و اولین مرحله به حساب می‌آید و در این مرحله که به دنبال ابلاغ رأی دیوان مطابق ماده ۱۰۷ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ صورت می‌گیرد به درخواست محکوم‌له موضوع استتکاف محکوم‌علیه توسط شعبه به ریاست دیوان گزارش می‌شود و ریاست دیوان یا مقام مأذون از قبل وی نیز پس از حصول اطلاع از استتکاف محکوم‌علیه پرونده را به دادرس واحد اجرای احکام ارجاع می‌نماید.

با دقت نظر در این ماده مشاهده می‌شود که استتکاف موضوع مواد ۱۰۸ و ۱۱۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ ماهیتی کاملاً متفاوت از یکدیگر داشته و ماهیت ماده ۱۱۰ قانون مذکور اداری است و هیچ آثار کیفری دربر ندارد و یک مرحله از مراحل سه‌گانه از اجرای حکم تا رسیدن به مرحله دوم اجرای حکم که ارجاع پرونده به دادرس واحد اجرای احکام است را بیان می‌دارد تا دادرس با اتخاذ تدابیر ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ در مرحله دوم اجرای حکم امکان اجرای حکم را فراهم نماید و چنانچه دادرس نتواند حکم را اجرا نماید و استتکاف همچنان استقرار یابد و به محض تقاضای تعیین کیفر مقرر در ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ از ناحیه دادرس اجرای حکم وارد مرحله سوم که ماهیت کیفری دارد می‌شود.

رسیدگی به استتکاف موضوع مواد ۱۱۰ و ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ از صلاحیت شعب تجدیدنظر دیوان خارج بوده و بررسی استتکاف موضوع هر دو ماده با شعب بدوی دیوان است. در صورت اعمال ماده ۱۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ و شروع مرحله دوم اجرای حکم با اعمال ماده ۱۱۱ قانون مذکور، چنانچه در این مرحله درخواست اعمال مواد ۷۴ و ۷۵ یا ۷۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ به عمل آمده و با طرح درخواست در شعب تجدیدنظر اعم از این که حکم به رد یا ورود صادر شود، اجرای تشریفات مقرر در ماده ۱۱۰ قانون دیوان عدالت اداری مجدداً ضروری بوده و چون رأی جدیدالصدور مطابق ماده ۱۲۲ قانون مذکور ابلاغ می‌شود، در نتیجه در خصوص موارد رد دادخواست و تأیید رأی معترض‌عنه مطابق ماده ۱۰۷ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ محکوم‌علیه مکلف است فوراً حکم را اجرا و در صورت استتکاف مطابق ماده ۱۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ به درخواست محکوم‌له موضوع به رئیس دیوان منعکس می‌گردد و رأی قبلی هرچند تأیید و ابرام شده باشد نمی‌تواند مبنای اجرا قرار

گیرد، چراکه رأی قبلی توسط شعبه بدوی صادر و رأی جدیدالصدور توسط شعبه تجدیدنظر صادر شده و طبق ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ در صورت استنکاف محکوم علیه تعیین مجازات با شعبه تجدیدنظر یعنی شعبه صادرکننده رأی جدیدالصدور است و در خصوص موارد نقض حکم نیز رأی منقوض عنه قابلیت اجرایی ندارد و دادرسی واحد اجرای احکام مکلف است بدل پرونده از آمار را کسر و بایگانی نموده و پس از وصول اصل پرونده اجرای هر دو پرونده را توأمان به بایگانی راکد ارسال کند.

نتیجه

براساس آنچه گذشت، از اهمیت بالای نظام حاکم بر اجرای آراء در دیوان عدالت اداری این نتیجه حاصل می‌شود که اجرای احکام در دیوان عدالت اداری، مرحله نهایی دادرسی می‌باشد و محکوم له، خواهان آن است که مقامات دولتی به عنوان محکوم علیه، احکام دیوان را فوراً اجرا نمایند و به عذر، بهانه و اشکال تراشی از اجرای احکام امتناع ننمایند. اگر حکم دیوان اجرا نشود، دیگر دیوان عدالت اداری نمی‌تواند اعتبار لازم را داشته باشد و به وظایف خود عمل نماید و استنکاف از اجرای احکام دیوان، موجب به چالش کشیده شدن فلسفه وجودی و اهداف دیوان خواهد شد. زیرا با تحقق استنکاف، آرای دیوان عدالت اداری فقط شکل تشریفاتی به خود گرفته و تبعاً مقامات دولتی به خود هراسی راه نمی‌دهند که احکام دیوان را اجرا نمایند.

سهم عمده‌ای از اجرایی نشدن احکام دیوان، به عدم شفافیت احکام و مبهم بودن آن‌ها برمی‌گردد. احکامی که بدون تحقیق کافی و بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال دعاوی مربوطه ممکن است صادر شود. اگر احکامی که از سوی دیوان صادر می‌شود، از شفافیت کافی برخوردار باشند، دیگر بهانه‌ای برای عدم اجرای آن توسط مخاطبین احکام دیوان وجود نخواهد داشت. لذا احکام دیوان باید مشخص و منجز باشند و علاوه بر ورود به شکایت، مشخص گردد محکوم علیه ملزم و مکلف به انجام چه عملی است. معضلات تقنینی نیز مانعی در اجرای آراء دیوان است که با وضع قوانین مبهم و مجمل از سوی قانونگذار ناشی می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد تأسیس یک دادستانی کل در دیوان می‌تواند به کنترل عام خطی‌مشی‌های پیش رو در نظام اداری و تصمیمات ارکان نظام غیر از عرصه قضاء و سیاست انجامیده و حتی زمینه تنظیم فهرست جامعی از موارد نقض تصمیمات دیوان و یا تأخیر در اجرای آن‌ها و نیز معرفی واحدها و یا مأموران متخلف جهت انفصال آن‌ها را فراهم سازد.

ملاحظات اخلاقی: موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانتداری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردیده است.

تعارض منافع: تعارض منافع در این مقاله وجود ندارد.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین اعتبار مالی نگارش یافته است.

منابع

- باغبان، روح الله، ۱۳۹۷، تحلیلی بر قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری از منظر عدالت اجرایی، فصلنامه جستارهای حقوق عمومی، شماره ۴.
- جوکار، عبدالحسین و مقدادی، محمدمهدی، ۱۴۰۰، حقوق و تکالیف ثالث در مرحله اجرای احکام در محاکم حقوقی و دیوان عدالت اداری، فصلنامه پژوهش‌های نوین حقوق اداری، شماره ۱۱.
- دلاوری، محمدرضا، ۱۳۹۶، نحوه نظارت دادرسی دیوان عدالت اداری نسبت به آراء و تصمیمات مراجع اختصاصی، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل.
- دلاوری، محمدرضا، ۱۳۹۰، شرح و تحلیل دیوان عدالت اداری، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل.
- رضایی زاده، محمدجواد و عبداللهی، حسین، ۱۳۹۲، استنکاف مقامات اداری از اجرای آرای شعب دیوان عدالت اداری، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۸۱.
- مولاییگی، غلامرضا، ۱۳۹۷، صلاحیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جنگل.
- همتی، مجتبی، ۱۳۹۶، تحلیل قانون دیوان عدالت اداری از منظر استانداردهای خاص دادرسی منصفانه اداری با نگاهی به رویه دادگاه اروپایی حقوق بشر، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، شماره ۵۵.